

در آستانه پنجم صفر

روز شهادت ذر دانه اباعبدا... (ع)

روضه‌ای برای مظلومیت رقیه(س)



کاروان داغ‌دیده عاشور اییان
مناسبت
از کوفه، شهر به شهر گذر کرد
تا به دروازه شام رسید. با این ۲۰ روز از شهادت سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدا...الحسین(ع) و دیگر خاندان و اصحاب امام(ع) در کربلا می‌گذشت،اما از عصر عاشورا،برای آنان هر روز، عاشورا و هر شهر و دیار، کربلا بود. از یک سو، با چشم خونبار نظاره گر سرهای عزیزان شهید خود بودند و از دیگر سوزنجیر اسیری را بر گردن و شلاق ستم را بر سر خود احساس می‌کردند. آه خدایا! بر سر مسلمانان چه آمده است که هنوز نیم قرن از رحلت جانسوز پیامبر اعظم(ص) نگذشته، با خاندان و اهل بیت ایشان، علیهم السلام چنین رفتار می‌شود؟ سیدبن طاووس در لیهوف نقل می‌کند که چون کاروان عاشور اییان به همراه سر مطهر حضرت امام حسین(ع) به نزدیکی شام رسید، حضرت ام‌کلثوم(س) نزد شمر رفت و از او خواست: وقتی خواستی ما را وارد شهر (دمشق) کنی، از دری وارد کن که در آن جام‌شاپچیان کم باشند و به افراد تارگو سرهای شهدا را از میان محمل‌ها بیرون برند و از ما فاصله بگیرند تا کمتر نگاه تماشاچیان به ما بیفتد. اما شمر لعین که قساوت و شقاوت و از حد گذشته بود، برخلاف خواسته حضرت ام‌کلثوم(س)،دستور داد سرها را بر سر نیزه کنند و در وسط کاروان اسیران حرکت دهند و اهل بیت پیامبر(ص) را این گونه از میان تماشاچیان عبور دهند.

- رود به دربار یزید**

کاروان عاشورایی خاندان حضرت اباعبدا...الحسین(ع) را در حالی که آن‌ها را به ریسمانی بسته بودند، به مجلس یزید وارد کردند. سپس سر امام حسین(ع) را در مقابل یزید گذاشتند و زنان را پشت سر او جای دادند که سر مقدس امام(ع) را مشاهده نکنند، اما چون چشم آن داغ‌دیدگان بر سر مطهر افتاد، شیون سر دادند تا حدی که راوی می‌گوید: به خدا قسم با ناله حضرت زینب(س) تمام حاضران در مجلس گریستند ولی یزید سنگدل، ساکت و خاموش بود. به این ترتیب، مجلسی که یزید به نشانه پیروزی برپا کرده بود به صحنه جنگ نرم عاشور اییان ضد او تبدیل شد و با خطبه حماسی حضرت زینب(س) و امام سجاد(ع) در مجلس، پیروزی ظاهر و پنهانی یزید نیز، نزد افکار عمومی به شکست تبدیل شد و احساسات و عواطف را ضد او برانگیخت، آن‌هم در مرکز خلافت و در مجلس جشنش! تا حدی که مجبور شد بار رسوایی نبرد با حضرت اباعبدا... (ع) را به گردن این‌زبا بد بیندازد و به ظاهر خود را از آن ننگ میرا کند.

- داغ شهادت پدر تازه می‌شود**

در ایامی که اهل بیت اباعبدا... (ع) در شام بودند، اتفاقی رخ داد که غم و مصیبت آن داغ‌دیدگان را بیشتر کرد. محدث قمی در منتهی‌الآمال می‌نویسد: دختری چهارساله (برخی سه ساله گفته‌اند) از خاندان نبوت، شیی از خواب بیدار شد و گفت: پدرم حسین(ع) کجاست؟ الا ان او را در خواب دیدم. در این حال زنان و کودکان با شنیدن سخنان این دختر چهارساله به گریه افتادند و شیون و فغان سر دادند. صدای گریه عاشور اییان یزید را از خواب بیدار کرد و از حال و احوال کاروان حضرت اباعبدا... (ع) پرسید. به او خبر دادند که دختر اباعبدا... (ع) بهانه با پا را گرفته است، یزید دستور داد سر مطهر اباعبدا... (ع) را پیش آن طفل چهار ساله بگذارند. چون سر مطهر را آوردند، دختر ک با حزن و اندوه پرسید: این چیست؟ گفتند: سر پدرت اباعبدا...الحسین(ع) است. آن دختر ترسید و آه و فغان سر داد و رنجور و بیمار شد و پس از چند روز جان به جان آفرین تسلیم کرد. این چنین شد که حضرت رقیه(س) در دمشق به آسمان پر کشید تا برای همیشه ایام، شاهد و یادآور رنج و مظلومیت اباعبدا...الحسین(ع) باشد و اکنون آرمگاه مطهر آن در دانه امام حسین(ع) در دمشق پذیرای عاشقان حضرت اباعبدا...الحسین(ع) است.

مدیریت تمام عیار یک جوان ۲۹ ساله در کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان فردوس

آیت‌ا... خامنه‌ای در جریان زلزله ۱۰ شهریور ۱۳۴۷ جنوب خراسان، نقش کم‌نظیری در جلب کمک‌های استانی، کشوری و بین‌المللی برای مردم رنج‌دیده این منطقه داشتند. شهید بهشتی از جمله شخصیت‌هایی بود که در جایگاه مدیر مرکز اسلامی هامبورگ به یاری آیت‌ا... خامنه‌ای شتافت



تیرش روزنامه خراسان یک روز بعد از زلزله هولناک فردوس در ۱۰ شهریور ۱۳۴۷

کشته و ۷۰ هزار نفر بی خانمان شدند یک فاجعه تمام عیار اتفاق افتاد؛ به طوری که روزنامه‌های آن دوره تیرتر زدند: «در کآخک و فردوس اثری از خانه‌ای سال‌های سخت، اما سازنده‌ای بوده‌در بحبوحه همین محدودیت‌ها بود که در ذهنشان، اهمیت کار تشکیلاتی و تربیت نیرو نهاده‌ینه شد و بر همین اساس، اقدام به برپایی جلسات درس جدید کردند: «فکر کردم ما باید یک مشت طلبه بی‌پرو را نیم که آن‌ها به مبارزه عمیقاً معتقد باشند و در خط مبارزه تلاش کنند. بنابر این روی این مسئله کار کردم و با طلبه‌ها برنامه گذاشته‌رووی این فکر متمرکز شدیم.» اما درست در هنگامه این فعالیت‌ها، آن واقعه هولناک اتفاق افتاد: زلزله کآخک و فردوس.

- عزم‌دوستان جزم می‌شود**

ساعت ۱۴ روز شنبه، ۹ شهریور ۱۳۴۷، زلزله‌ای با قدرت ۷/۱ درجه در مقیاس ریشتر، منطقه دشت‌بیاض و کآخک در جنوب خراسان لرزاند؛ ساعتی بعد، زلزله دیگری با قدرت ۶/۴ ریشتر فردوس را اتکان داد و مناطق مسکونی را به تلّی از خاک تبدیل کرد. در این حادثه، ۱۲ هزار نفر

خامنه‌ای و دوستانش به میدان مرکزی شهر رفتند و چادر بزرگی برپا کردند که محل توزیع کمک‌های مردمی بود. سرعت عمل و نوع برخورد آن‌ها باعث شد که مردم خیلی زود برای رفع نیاز ها و کمک گرفتن به سراغ آیت‌ا... خامنه‌ای و دوستانش بروند و این مسئله برای ساواک و شهربانی قابل تحمل نبود. سر هینگ مجلسی، رئیس عملیات کمک‌رسانی در فردوس سعی کرد تا جلوی فعالیت آن‌ها را بگیرد؛ با داد و فریاد مدعی شد: «شما چه کاره هستید که می‌خواهید به مردم کمک کنید» و بعد شروع کرد به تهدید کردن که اگر نروید، به‌زور بیرون‌تان می‌کنیم و حساب‌تان را می‌رسیم. واکنش آیت‌ا... خامنه‌ای به این تهدید، مثل همیشه محکم و قاطع بود: «ما [به سر هینگ مجلسی] گفتیم نمی‌رویم. دوستان ترسیدند. من گفتم نباید بترسیم. زیرا در وضعی که ما داریم، ترس معنا ندارد و علتش هم این است که ما برای کمک به مردم آمده‌ایم و همه امکانات مردم در دست ماست.»

■ پایگاه‌امدادی روحانیت
حساسیت موضوع برای شهربانی و ساواک، باعث شد کار به فرمانداری بکشد. آن‌جا بود که آیت‌ا... خامنه‌ای باز هم محکم روی حرف خودشان ایستادند. کار کمک‌رسانی باید انجام می‌گرفت و

آن‌ها به عنوان امین مردم مشهد، باید کمک‌های مشهدی‌ها را خودشان به دست زلزله‌زدگان می‌رساندند. با توجه به وضعیت پر التهاب منطقه، کاری از دست فرماندار هم ساخته نبود. ناچار با فعالیت‌ان‌ها موافقت شد و نام کاروان راهم «پایگاه امدادی روحانیت» گذاشتند؛ شاید باور فرماندار این بود که توان آیت‌ا... خامنه‌ای و دوستانش زیاد نیست و آن‌ها، ظرف چند روز، به دلیل تمام شدن کمک‌ها، مجبورند چادرشان را جمع کنند و به مشهد برگردند؛ اما این طور نشد. طی سه روز بعد، ۱۲ کامیون، حامل کمک‌های مردم مشهد به فردوس رسید و نشان داد که این کاروان، پشتوانه مردمی ویژه‌ای دارد. در چادر «پایگاه امداد روحانیت»، همه چیز توزیع می‌شد؛ از مواد غذایی مانند برنج، حبوبات، سیب‌زمینی و... و بگیرد تا لباس و کفش و چراغ خوراک‌پزی و پتو و لحاف و چادر. با مدیریت آیت‌ا... خامنه‌ای فعالیت‌های امدادی محدود به شهر فردوس نشد؛ روستاهای متعددی در اطراف شهر وجود داشت که به شدت نیازمند کمک بودند. شرایط آن قدر در فردوس وخیم بود که کسی به فکر رسیدگی به امور روستاها نمی‌افتاد. در مشهد، مرحوم عابدزاده دوستانش هم پای کار آمده بودند. چند خودروی شخصی به فردوس فرستاده شده بود و آیت‌ا... خامنه‌ای با همین خودروها، کمک‌های مردمی را به روستاها هم می‌فرستاد و در ضمن، از توزیع کنندگان می‌خواست که برآور ددقیقی از نیازهای مردم تهیه کنند. مأمور ساواک طی گزارش مفصلی در باره اقدامات آیت‌ا... خامنه‌ای و دوستانش نوشت: «[این گروه] با کمک طلاب مدرسه علمیه فردوس با کوشش زیادی به زلزله‌زدگان کمک نموده و شب‌وروز مشغول فعالیت و کمک به زلزله‌زدگان هستند. احتیاجات ضروری زلزله‌زدگان را به مشهد، آقای عابدزاده و چند نفر از ایادی خود اطلاع داده، آن‌ها تهیه و ارسال می‌نمایند.»

- کمک‌رسانی بین‌المللی می‌شود**

با این حال، وسعت فاجعه بیشتر از این حرف‌ها بود و باید کمک‌های گسترده‌تری به منطقه اعزام می‌شد. آیت‌ا... خامنه‌ای به دوستان و استادانش در قم، تهران، شیراز و برخی شهرستان‌ها خبر داد که در فردوس به کمک‌های مردمی نیاز است. سبل کمک‌ها بلافاصله به سوی مناطق زلزله‌زده روان شد. حتی شهید بهشتی که در آن زمان مدیریت مرکز اسلامی هامبورگ را بر عهده داشت، ۴۳ هزار و ۲۲۰ مارک جمع‌آوری شده برای کمک‌رسانی را برای آیت‌ا... خامنه‌ای فرستاد. این اقدامات، یعنی همراهی و همکاری انقلابیون با گروه آیت‌ا... خامنه‌ای، برای رژیم‌صلا خوשיاند نبود. ساواک می‌دانست که این اقدامات، زمینه شناخت بیشتر مردم از نهضت اسلامی را فراهم می‌کند و باعث نفوذ روزافزون انقلابیون در جامعه می‌شود. ابتدا سعی کردند با شایع کردن اخبار کذب درباره اختلافات میان علمای مشهد به سر ارسال کمک به فردوس، در ادامه فعالیت «پایگاه امدادی روحانیت» اخلال ایجاد کنند. اما طرّفی از این نقشه نیبستند؛ همه مردم آیت‌ا... خامنه‌ای را می‌شناختند و می‌دانستند که او شاگرد امام خمینی است؛ حتی برخی نام او را امام اشتباه می‌گرفتند و فکر می‌کردند امام شخصاً به منطقه زلزله‌زده آمده‌است؛ در حالی که ایشان در آن

تقریظ‌ر هبر انقلاب بر کتاب

«مهاجر سرزمین آفتاب» انتشار یافت

سرگذشت پر جاذبه و جداً خواندنی یک بانوی دلاور



گروه اندیشه – در مراسم سیزدهمین پاسداشت ادبیات جهاد و مقاومت، تقریظ حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای بر کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» منتشر شد. به گزارش پایگاه دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب، متن تقریظ معظم‌له به این شرح است:

«بِسْمِ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ / سرگذشت پرماجرا و پرجاذبه این بانوی دلاور، که با قلم رسا و شیوای حمید حسام نگارش یافته‌است، جداً خواندنی و آموختنی است. من این بانوی گرامی و همسر بزرگوار او را سال‌ها پیش در خانه‌شان زیارت کردم. خاطره آن دیدار در ذهن من ماندگار است. آن روز جلالت قدر این زن و شوهر با ایمان و با صداقت و با گذشت را مثل امروز که این کتاب را خواندم، نمی‌شناختم؛ تنها گوهر درخشان شهید عزیزشان بود که مرا مجذوب می‌کرد. رحمت و برکت الهی شامل حال رفتگان و ماندگان این خانواده باد

اردیبهشت ۱۴۰۱
ساخت فیلم بر اساس زندگی خانم بابائی
حرکت مهم و مؤثری در جهت معرفی و آبروشخصیدن به خانواده اسلامی و مرد مسلمان است، و نباید از آن غفلت شود.»



در آستانه سالروز شهادت سردار شهید محمود کاوه

نامی که پشت دشمن‌رامی لرزاند

در اولین روز از خردادماه سال ۱۳۴۰ چشم دنیا به روی یکی از شجاع‌ترین و دلاورترین سرداران حماسه‌ساز ایران اسلامی، باز شد. محمود کاوه، یکی از جوان‌ترین فرماندهان دفاع مقدس بود که در ۱۹ سالگی، فرماندهی عملیات تیپ ویژه شهدا را به عهده گرفته بود. او در خانواده مذهبی تربیت یافت و با تشویق پدر، بعد از گذراندن دوره راهنمایی وارد حوزه علمیه شد؛ البته پس از مشورت با آیت‌ا... خامنه‌ای، به موازات دروس حوزوی، تحصیلات دوران دبیرستان به راهم ادامه داد و البته در جلسات درس تفسیر رهبر انقلاب در مسجد امام حسن مجتبی (ع) نیز، شرکت می‌کرد. شهید محمود کاوه، قبل از انقلاب، در گرماگر مبارزات نهضت اسلامی، حضوری موثر و همیشگی در حرکت‌های انقلابی مشهد داشت و به‌همراه پدر خود، که از کسبه معتمد و محترم مشهد بود، در راهبیمایی‌های شرکت و اعلامیه‌های حضرت امام(ره) را در مدرسه و سطح شهر پخش می‌کرد. همان‌طور که اشاره کردیم، او از فعالان مسجد امام حسن مجتبی (ع) بود که در آن، رهبر انقلاب، حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای جلسات درس تفسیر و سخنرانی بر گزار می‌کردند؛ این سخنرانی‌ها تأثیر زیادی در آیداشت روحیه انقلابی در کردستان، برای محمود کاوه پس از انقلاب، از نخستین جوانانی بود که به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و برای گذراندن دوره شش‌ماهه چریکی، به تهران اعزام شد و بعد از گذراندن این دوره، به عنوان مربی آموزش نظامی در سپاه پاسداران به فعالیت پرداخت. با شروع فعالیت‌های ضدانقلاب در کردستان، برای آزادسازی شهر بوکان به آن خطه رفت و توانست با طراحی یک عملیات و تنها در یک بازه زمانی ۲۴ ساعته، منطقه مرزی بسطام و ۴۵ کیلومتر جاده مرزی را از چنگال ضدانقلاب آزاد کند. شهید صیاد شیرازی، بعد از ملاقات با شهید کاوه، درباره او گفته بود: «یک جوان ۱۸ ساله در جبهه کردستان پیدا شد... وقتی در اتاق جنگ شرح عملیات می‌دهد، آدم مات و مبهوت می‌ماند و سراپا گوش می‌شود.» شهید محمود کاوه در ۲۲ سالگی به فرماندهی تیپ ویژه شهدا رسید و عملیات‌های ویژه و پیچیده چریکی را در کردستان هدایت کرد. سرانجام، فرمانده محمود کاوه، در ۱۱ شهریور ۱۳۶۵، طی عملیات برون مرزی کربلای دو، در ارتفاعات حاج عمران، مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفت و به شهادت رسید. آن سردار غیور اسلام، چنان جذبه و صلابتی داشت و چنان در نبرد قوی و هوشمندانه عمل می‌کرد که نامش خواب‌را از چشم دشمن می‌رود و حضورش در یک منطقه، باعث فرار دشمنان و عوامل ضدانقلاب می‌شد. یادش گرامی باد.